



توسعه معانی کلمات در قرآن با گذر زمان

ندا خداشناس فیروزآبادی^۱

(از ص ۱۳۳-۱۶۳)

چکیده

یکی از کاربردهای علم وجوه و نظایر در زبان شناسی و فقه اللغة است. دایره این علم در آغاز برای شرح و تفسیر کلمات وحی، به منظور فهم صحیح تر آن شکل گرفت. ولی در طی چند قرن به گستره علوم گوناگون وارد شد. در این مقاله تنها به آن بخش از معانی واژه ها که با تفسیر همراه است، می پردازیم و به همین منظور سه واژه قرآنی را مورد بررسی قرار می دهیم. وجوه معنا شاید بتواند پاسخ گوی بخشی از نیازهای مخاطب باشد. همچنین جستجوی معنای واحد نیز، تا اندازه ای راهگشاست. اما هیچ یک، به تمامی درگیرنده آنچه از یک معنا، برای واژه های عمیقی چون واژه های قرآن انتظار می رود، نخواهد بود. لذا پیشنهاد می شود، به جای وجوه یک واژه، معنای مشترکی یافته و سپس درجات معنای آن را، با تامل در محدوده سیاق آیات به کار رفته، تخمین زده و آن را تا رسیدن به معنایی شامل و کاربردی کامل کنیم.

کلید واژه ها: معنا در قرآن - وحدت معنا - وجوه - نظایر - فقه اللغة.

۱. کاشناس ارشد علوم قرآن و حدیث
knooshenas.firuzabadi@gmail.com

مقدمه

آنچه آدمی را به فراگیری علوم و معارف قرآنی می‌کشد، اشتیاق تقید به ارزش‌های صحیح و ایمان به آنهاست. کام‌نخست در این زمینه، دانستن مفاهیم و شناخت اجمالی آنها و قدم‌بندی تبیین و تفصیل ایمانیات است. می‌توان تنها به خواندن بسنده و به آنچه از گذشگان رسیده و معمول است، قناعت نمود. در این میان گاه می‌توان با منظری متفاوت به فضاهای نوینی دست یافت. بدون شک قرآن از مهم‌ترین منابعی است که مبنای ایمان و عمل صالح قرار گرفته و می‌گیرد. آن چه در این راستا جلب نظر می‌کند، فهم درست کلام و حسی است که ذهن هر مسلمان جوای حقیقت را به خود می‌کشاند. طبعاً پیچیدن این مسیر بدون شناخت درست آیات و دستیابی به مفاهیم و مقاصد آن، امکان‌پذیر نخواهد بود. براساس این نیاز، علمی نظیر مفردات، تفسیر، فقه اللغة و فقه الحدیث مدخلیت پیدا می‌کند. از این رو نظریه وجود و نحوه نظیر به منزله یکی از شعب مفردات قرآن موضوعیت پیدا نموده و اصول و قواعدی به هم می‌زند. اگر چه در ابتدا به نظر می‌رسید، نسبت به موضوعات دیگر علوم قرآنی با موضوعی کوچک و محدود روبرو هستیم، اما به تدریج، به افق‌های جدیدی دست یافته و آن را زمینه‌ای جالب برای تحقیق یافتیم. با وجود این که بزرگان علوم عربی و علوم قرآنی در آن وارد شده‌اند، اما عرصه را برای بررسی و اظهار نظر باز گذاشته‌اند. به همین جهت، برای یافتن پاسخی منطقی به چستی آن، مشتاق تر شده و درصدد کشف نظر محققین و علما برآمدم، تا بتوانم حقیقت موضوع را از یک طرف، و از طرف دیگر اعتقاد قلبی آنها را دریابم. این امر به ظاهر آسان می‌نمود، از آن رو که نقطه آغاز این علم تنها فقه اللغة بوده، (سیدی، ۱۹) ولی به طرز شگفت‌آوری در علوم چون تفسیر، قرآناات، اعراب، مفردات، بلاغت - شاخه مجاز - ترجمه (فرزانه، ۶) و اعجاز (عبدالرحمن بنت الشاطی، ۳۳) وارد شده و از آن جا به مرز حدیث نیز سرایت نمود. خلاصه آن که هرچا سخن از کلام و فهم آن باشد، پای معنا و نحوه معنائیز به میان خواهد آمد و در پی آن شاهد زورآزمایی تاریخی، قائلان وجود و ترادف معنا - به استناد دو حدیث - و معتقدان به وحدت معنا - در پی میل فطری به وحدت در مقابل کثرت - خواهیم بود. گفتنی است مباحث هر توتیک

نیز براساس همین نیاز، یعنی، دستیابی به معنای مد نظر نویسنده، پی‌ریزی شده است. آنچه شگفتی ما را برمی‌انگیزد، این بود، که نمی‌توانستیم به طور دقیق تشخیص دهیم، که میان این دو نظریه کدام را برگزینیم؟ قضاوت و جانب‌داری، زمانی مشکل‌تر می‌شد که گاه موافقان وجود معنا آن جا که کار به هفتاد معنی می‌رسید دیگر نمی‌توانستند به آن خوش بین باشند، و پای در وادی بی‌سزایم تأویلات گذاشته به آن اعتماد نموده و بنای اعتقاداتشان بر آن گذارند، حتی اگر نص مصوم باشد. (صدوق، ۲). زیرا منظور امام (ع) در آن به طور واضح تبیین نشده است. به عنوان نمونه یکی از محققان، وجود معنا را تحت عنوان توسعه در معانی کلمات در حدیث، محصور تصور معنای الفاظ در طول زمان می‌داند و معنای نخستین را معنای اصلی و معنای دیگر را به عنوان مفاهیم مجازی و با اصطلاحی می‌پذیرد (معارف، ۸۰). از طرفی همین محقق در ادامه نگران بدفهمی روایات به دلیل تعدد معنا شده تا آنجا که اعتراض خود را در جایی که بحث وجود معنا به تأویل تفسیر شکل می‌یابد، صراحتاً اعلام می‌نماید (همو، ۷۷، ۷۹) از طرف دیگر، برخی از مخالفان وجود معنا، گاه در کلام خود، از واژه‌های مترادف بهره‌جسته ولی در رد آن شواهدی می‌آورند. لذا نمی‌توان به طور قطع منکر یا مدافع وجود و یا ترادف معنا بود. اما شاید بتوان با معرفی و تبیین دقیق جایگاه‌ها و مرزهای آن، اندکی به این دو مقوله سامان بخشید.

تعریف «وجود»

منظور از «وجود» اتحاد لفظ و تعدد معناست. برخی آن را جزء علم لغت و مفردات قرآن، در قسمت اشتراک لفظ و معنی می‌دانند (سجادی، ۲۰۰/۱). اعم از این که معنی حقیقی، مجازی، استعاری یا کلامی و نیز همچنین، مشترک لفظی یا معنوی باشد (محقق، ۱۵). از این رو، استعمال لفظ واحد، در چند وجه و از معجزات قرآن کریم برشمرده‌اند. (سیوطی، ۷۸۳/۱). آن چه به طور اجمال از سخنان علمای فن، در زمینه معنای لغوی و اصطلاحی بر می‌آید این است که پدید آمدن معانی ثانوی و اصطلاحی نیاز به قرآنی لفظی یا معنوی دارد (محقق، ۱۶) و با لاقابل می‌بایست سیاق آیات و فضای متن را لحاظ نمود (فرزانه، ۶).

- جایگاه‌شناسی بحث «وجوه»**
- ۱- بحث درباره وجوه معانی لغات قرآن که به صورت کتابی کامل درآمده؛ مانند «وجوه القرآن» ابوالعباس احمد بن علی مقرئ (د. ۶۵۸ق) (محقق، ۱۵)
 - ۲- گاهی دانشمندان فصلی از کتاب خود را که درباره قرآن نوشته بودند، به معرفت وجوه اختصاص می دادند. مانند سیوطی در الاغان و پیش از آن ابن جوزی (د. ۵۹۷ق) در «المدھش فی علوم القرآن والحديث واللغة» که بانی تحت عنوان «ابواب منتخبة من الوجوه والنظائر» (ص ۱۰) را به آن اختصاص داده، و پیش تر، ابن قتیبه در «تأویل مشکل القرآن» (د. ۳۷۶ق) «باب اللفظ الواحد للمعانی» (ص ۵۵۶).
 - ۳- یکی از کاربردهای این علم در فقه اللغة است (سیدی، ۱۹).
 - ۴- مفسران نیز در کتب تفسیر هنگام بحث درباره لغات قرآن به شرح وجوه و معانی آن می پردازند تا آن جا که برخی علم را از فروع علم تفسیر می دانند (حاجی خلیفه ج، ۱/ ۲۰).
 - مثلاً رشیدالدین میبدی (د. ۵۲۰ق) صاحب التفسیر «کشف الاسرار و عدة الابرار» ذیل آیه «ثم إن ربك للذین عملوا النوء بجهالة» می نویسد: باری سوء، بدی است و در قرآن آن را بر یازده وجه تفسیر کرده اند (۴۶۵/۵).
 - ۵- برخی از دانشمندان کتاب هائی در شرح مفردات قرآن نگاشته اند و به رشته تحریر درآورده اند و به دلیل پرداختن به بحث «وجوه» نام «وجوه القرآن» بر «غریب القرآن» یا «الفاظ القرآن» غلبه نموده است مانند: وجوه القرآن تفسیری (د. ۵۵۸ق).
 - ۶- بحث و جستجو درباره لغات قرآن باعث شد تا حول فهم احادیث نبوی هم تحقیق شود. مانند «الفاظ فی غریب الحدیث» از رمخسری (د. ۵۳۸ق) و یا «غریب الحدیث» ابن جوزی. ناگفته نماند، در این مقال نیز، ضایعاتی در فهم حدیث پدید آمد. اهمیت این نکته زمانی بیشتر می شود، که در لولای «وجوه» کلمات، تأویل پذیری آنها به میان کشیده شده و تا هفتاد وجه می رود. حدیث شریف «علی علی الشحاب» نمونه ای از این دست است (معارف، ۷۷، ۷۹).

پیشینه

فانلان به بحث وجوه غالباً به دو حدیث استناد می کند: «لا یكون الرجل فقیهاً کلّ الفقیه حتی یرزق للقرآن وجوهاً کثیرة». (سیوطی، ۲۸۳/۱) و زوی ابن سعد من طریق فقیها کلّ الفقیه حتی یرسله علی ابن ابیطالب (ع) الی الخوارج و قال (ع): «إذهب إلیهم و خاصمهم و لا تحاجهم بالقرآن فانه ذو وجوه». به غیر از دو کتاب عکرمه بن عبدالله (د. ۱۰۵ق) و علی ابن ابی طلحة (د. ۱۴۳ق) که به دست ما نرسیده است (محمد العوا، ۱۹)، می توان المقاتل سلیمان بن بلخی (۱۰۵ - ۱۵۰ق) را اولین کسی دانست که این روش را وارد تفسیر نمود (ص ۷).

مواقفان وجوه معنا

مواقفان وجوه معنا بر این باورند که کلمات مترادف، واژگان زبان را غنی می کند و اختلاف الفاظ و وجود چند کلمه برای یک معنی، بهتر در قلوب جایگزین می شود و مفهوم بهتر در آذهان رسوخ می کند. همچنین، به کارگیری مجاز معنا را ادبی تر ساخته و بر انسان اثر گذارتر است. به ویژه اگر مجاز جدید باشد.

«وجود کلمه ای مستقل برای چیزی، بار حافظه انسان را سنگین می سازد و به واسطه اشتراک، واژگان نوعی انعطاف پذیری می یابند و بدون این که معنای خود را از دست بدهند، قابلیت کاربردهای جدید می یابند» (سیدی، ۶). ابومسحل الأعرابی (قرن دوم ق) از جمله کسانی است که انبوهی از الفاظ متعدد را - بی اشاره به این که شاید به گویش ها و لهجه های متعدد تعلق دارند - در کتاب «النوادیر» گردآوری نموده است. ابن السکیت (قرن سوم ق) کتاب «الألفاظ» و فیروزآبادی (د. ۸۱۷ق) صاحب «قاموس»، نظرات خود را در کتاب «الروض المسلول» فیما له اسمان الی الوف» به معنای «بوستان هائی پیش کش، در بیان آن چه از دو تا هزاران نام دارد»، جمع نمودند (عبدالرحمن بنت الشاطی، ۲۲۲). مقاتل به عنوان علم دار این روش، در تفسیر همواره مورد توجه محققان بوده است. آن چه برخی از آنان را به تحسین مقاتل می کشاند؛ طرح کلی وی می باشد که در عین سادگی، بسیار استوار است. وی برای هر لفظی که انتخاب می کند، نخست تعداد وجوهی را که آن لفظ در قرآن دارد ذکر می کند. سپس

برای هر یک از این وجوه، همه آیاتی را که درباره معنی آن لفظ با هم مطابقت دارند، می آورد (نویا، ۹۰).

مخالفان وجوه معنا (وحدت معنا):

پیدایش مباحثی تحت عنوان وحدت معنا و فقه اللغة براساس دو گونه رویکردی است که به واسطه گردن نهادن به وجوه معنا، شکل گرفته است. اما به نظر می رسد، هیچ یک از آنها به مقصود نرسیده و مبتلا به مغالطه خلط بین معانی لغات می باشد. به عقیده عبدالرحمن بنت الشاطی عدم توانایی به دستیابی معنای واژه های قرآنی از وجوه اعجاز بیانی آن بوده و مفسر در آوردن واژه های مترادف تنها در راه شرح و تقریب پای می نهد (ص ۶۳۲). بررسی شیوه مقاتل - به عنوان اولین نمونه در دسترس - در تفسیر و وجوه، این رای را تقویت می نماید که مقاتل برای پاسخ به نیاز فطری فهم بیشتر کلام وحی، دست به کار و روشی ابداعی در تفسیر می زند (شخاته، ۶۰) و تلاش می کند با در نظر گرفتن سیاق آیات (نویا، ۹۶) و معنای تک تک واژه ها - تا آنجا که مصحح کتاب وجوه و نظایر در مواردی که کتاب وضوح ندارد، به تفسیر مقاتل مراجعه می کند (شخاته، ۹) - به بطنهای قرآن دست یابد. به عبارت دیگر برای توضیح و تبیین کلام وحی (قرآن) که به زبان عربی است، توضیح و تبیین کلام وحی (قرآن) که به زبان عربی است، از واژه های دیگر این زبان، که گاه غیر وحیانی هم هستند، استفاده نموده (نویا، ۹۶) و از تفاسیر دیگران و روایات استفاده نکرده است (شخاته، ۶۰). از طرف دیگر، همین امر منجر به بروز مخلفت هایی در برابر اندیشه مقاتل شده است. ابن در ستویه (د. ۳۴۷ق) در رأس منکران اشتراک معنا می باشد. وی نمی پذیرد، که مثلاً واژه «وَجَدَ» دارای معانی مختلفی چون «یافتن خشم و عشق» باشد. می گوید: «کسانی که در معانی کلمات تأمل و در حقایق آن ها تحقیق نمی کنند، گمان کرده اند که واژه «وجد» معانی مختلف دارد. حال آن که تمام این معانی در واقع، بیان گر یک مفهوم هستند و آن رسیدن به چیزی است؛ خواه نیک و خواه بد. (عبدالنواب، ۳۶۷). وی علت مخالفت با اشتراک لفظی را چنین بیان می کند: «لغت برای بیان و تبیین وضع شده است ولی اشتراک خلاف آن است» (سیدی، ۶). ترمذی نیز از جمله

کسانی است که به سختی در مقابل وجوه معانی کلمات قرآنی می ایستد. وی نماینده یکی از قدیمی ترین کوشش ها برای تعریف اصطلاحات دینی اسلامی، بر مبنای کلمات قرآنی است (نویا، ۹۹). نظریه او به خوبی در این عبارت بیان شده است. «یکی می گوید اسلام و ایمان یکسان اند، و دیگری می گوید که با متفاوت اند. به آنها بگو که کجا دو کلمه ای یافته اید، که در ازای معنایی چنان یکسان باشند، که یکی هیچ چیز، ولو بسیار اندک بر دیگری نیفزاید؟» (همو، ۹۷) در این راستا، ترمذی پس از یک قرن، به روش مقاتل اشکال وارد کرده و مترادفات حقیقی را انکار می کند و «الفروق و منع الترادف» را در تحلیل ۱۶۴ زوج واژه، به نگارش در می آورد (همانجا).

ثعالبی (د. ۴۲۹ق) در «فقه اللغة و سرالعربیة» و ابوهلال عسگری (د. ۳۹۵ق) در «الفروق فی اللغة» به تلاش هایی در همین راستا دست زده اند. معاصران نیز سعی بین «وجوه» و «وحدت» را پیموده اند.

از آنچه گفتیم بر می آید که وجوه معنا می تواند از چند جهت دستخوش اشکال شود:

- با گسترده شدن دایره این روش و ورود «احوال» و «اصل تجربه مذهبی» ممکن است در برابر انحرافات قرار گیریم که بازگرداندن آن به مسیر اصلی بسیار دشوار و یا ناممکن باشد. یعنی حال شخص در معنای کلمات اثرگذار است. (نویا، ۹۸ - ۹۹) تا آن جا که برخی محققان تجربه را اصل تفسیر دانسته اند (همو، ۸۹ - ۱۷۸).

- در مورد برخی واژه های اعتقادی که بار معنایی بزرگی را دارند؛ نظیر ولایت و رحمت، هدایت، حنیفیت و یا مفاهیم کاربردی چون عبودیت، تقوی، ... که اعتقاد و یا عمل به آن تکلیف الهی است، می بایست دقت نظر بیشتری صورت گیرد تا معنا، به مفهوم اصلی و حقیقی مدنظر خداوند، نزدیک تر باشد.

به اعتقاد برخی، محتوای دینی و عرفانی قرآنی بسیار غنی تر است از آن چه گاهی، نسل های نخستین مسلمان از آن فهمیده اند (همو، ۳۳).

- روش مقاتل این است که برای فهم یک واژه مانند (x) معادل (y) را مطرح می کند و به عبارت دیگر با توجه به سیاق آن، به جای همان (x) معادل (y') را معرفی می کند. اشکال زمانی به

۱۵

توسعه معانی کلمات در قرآن با گذر زمان

وجود می آید که اولاً: تعداد معادل ها گاه، به بیست مورد می رسد. به عبارت دیگر برای مجهول (X) بیست معادل چون (y, y', y'', y''', y'''' و ... تعریف کنیم. مانند هدی (مقاتل، ۷۸). ثانیاً: گاه به جای مجهول (X) یا در نظر گرفتن واژه های ماقبل و مابعد مجهول (2X=y) انتخاب و مجدداً به جای مجهول (y) مجهول (4y=z) تصور کنید. اگر این کار چند بار تکرار شود، تا چه اندازه از مجهول اول، دور خواهیم شد. مانند واژه «تبیل». مقاتل این کلمه را به اخلاص ترجمه می کند ولی کلمه اخلاص به قدری وسیع و مبهم است که مقاتل می تواند، آن را مترادف هر مفهوم مذهبی دیگر بگیرد (نویا، ۳۲).

ثالثاً: گاه معادل های (y) و (z) هیچ ارتباط منطقی با هم ندارند. مانند صدع (سردرد و شکافه شدن زمین) (ابن منظور، ۱۹۲/۸).

رابعاً: گاه معادل های (ش) و (س) با هم در تضادند. مانند جبار (گردنکش و چپه و زبردست) (مقاتل، ۱۸۵). با این وجود شاید سخن آن محقق، منطقی به نظر برسد که: «هیچ واژه و حرفی در قرآن نیست که غیرش بتواند در جای آن بنشیند» (عبدالرحمن بنت الشاطی، ۳۰۳).

– همان طور که گفتیم وجوه و نظایر، در ترجمه و به طور کلی ترجمه قرآن مطرح می شود. اما با گسترده شدن دایره آن در ترجمه قرآن به زبان های دیگر در فضایی ناشناخته قرار می گیریم که ترجمه معنا را از زبانی به زبان دیگر دچار مشکل می کند (سیدی، ۶). مثلاً مقاتل واژه «ولی» را گاه به عنوان «قرب» (خویشاوند نزدیک)، گاه «رب» (پروردگار)، گاه «ناصح» به کار می برد تا جزئیات معنایی، هر چه نزدیک تر به متن باشد (نویا، ۹۵).

نکته دیگر این که دو حدیثی که قاتلان به بحث وجوه معنا، به عنوان شاهد به آن استناد می کنند، می توانند نشانگر عمق و شمولیت و بطن های قرآن باشد. نه دو وجوه بودن یک واژه. بنا بر آنچه گفته شد، وجوه معنا تنها در مواردی کاربردی است که پای مسائل دقیق علمی و اعتقادی در میان نباشد و نمی توان به عنوان روشی دقیق و علمی برای رسیدن به مفاهیم قرار گیرد. تا آن جا که شاید بتوان آن را به نوعی، آفت تفکر قلمداد نمود. زیرا محقق به سرعت، به تعدادی معنا برای یک واژه راضی شده و از رسیدن به کنه معنا باز می ماند. عمر محمد مختار، اشتراک لفظ

صحیفه مبین، شماره ۳۹، زمستان و بهار ۸۶-۸۷، ۱۳۸۵

۱۵۱

را عامل ابهام معنا و مانع فهم و نشویش ذهن می داند. تا آن جا که برخی، آن را چون ویایی می دانند، که نیازمند درمان بوده و راه حل هایی برای این منظور پیشنهاد می نمایند (سیدی، ۶-۷). در مجموع می توان گفت وجوه معنا نمی تواند روشی دقیق و علمی برای رسیدن به مفاهیم قرار گرفته و ذهن دچار سردرگمی می شود. انسان فطرتاً در پی وحدت معناست تا از سردرگمی درآید. وجوه و کثرت معنا، بدون در نظر گرفتن ارتباط منطقی بین آنها، مانند شیشه ای مشجر است که از پشت آن به راحتی نمی توان منظره ای را که در وری شیشه قرار دارد، به وضوح مشاهده نمود. با اعتقاد به معنایی شایسته برای یک واژه، می توان با دیدی روشن مفاهیم مختلفی در وادی واژه های قرآنی را دریافت. مانند آن که از پشت شیشه ای صاف، مناظر را بگیریم.

معنای مشترک

وجوه و وحدت معنا، اگرچه تا اندازه ای ما را به معنای کلمه می رساند، اما نمی تواند تمامی نیاز ما را برآورد. علاوه بر این گاه موافقان معنای واحد، در کلام خویش از تردافات معنایی متداول، بهره جسته، و یا در برابر آن - تا آن جا که گره ای می کشاید - از خود مقاومتی نشان نمی دهند. اما در ادامه

بسی اعتقادی شان را نسبت به آن ابراز می نمایند. از جمله، یکی از محققان معتقد به استعمال لفظ در معنای حقیقی، مجازی، کاربردی، به خاطر حقیقت شرعیه است و دو وجوه بودن را محصول تحول معنا در طول زمان می داند (میرباقری، ۱۱۷). اما در بررسی معنای ضلالت که ۱۹۰ بار در قرآن به کار رفته، به جز ۱۷۰ بار، که به معنای ضلالت از مسیر حق و ایمان است، ۱۵ مورد آن را به معنای مختلف قلمداد نموده و این معنای را نظائر مصادیق دیگر می شمارد و در ادامه معنای واحد را می پذیرد (همو، ۱۱۹). از سویی دیگر، نمی توان از وجوه معنا نیز صرف نظر کرد. در محاورات بومی، غالباً از مترادفات برای انتقال و بیان احساسات و افکار خویش مدد می گیریم. قطعاً کلام یک نویسنده در محاوره و نوشتن متن علمی و ادبی و یا تحقیقی با هم تفاوت دارد و این امکان وجود دارد که در متون غیر تحقیقی خویش، مترادفات لغوی را به کار گیرد. پیشنهاد این است که، به جای وجوه و وحدت معنا، معنای مشترکی برای آن یافت و

سپس درجات معنای آن را نیز پیدا نمود. مانند درجات معنای «ولی» که در این مقاله مورد تحقیق قرار گرفته است. گرچه رسیدن به آن ممکن است سخت باشد، اما محسنات بسیار دارد. به فطرت نزدیک تر است و فکر از تشتت نجات می بخشد. «آریاب متفرون خیرمُ الله الواحد القهار» (یوسف، ۳۹).

برای رسیدن به «معنای مشترک» در مورد واژه های قرآنی، بهتر است موارد زیر را لحاظ نمود:

۱- معنای پیشنهادی، متضمن شان آن مفهوم در نظام خداوندی باشد.

۲- مرز آن با مفاهیم نزدیک به خود، قابل تشخیص باشد.

۳- تأثیر قبول یا عدم قبول آن مفهوم کاملاً مشخص باشد و ارتباط منطقی آن با مفاهیم همتا واضح باشد.

۴- مفهوم پیشنهادی باید مبین و قابل تعقل باشد.

۵- با سنت ها و نظام الهی هماهنگ باشد.

۶- اقوم باشد. این هذا القرآن مهدی للنی می اقوم (الاسراء، ۹).

۷- عظیم، زینا و دل نشین باشد.

۸- فطرت سلیم آن را در حد بدیهیات بپذیرد.

۹- استدلال آن متقن باشد.

۱۰- در تمام مصادیق جواب دهد.

۱۱- ضدی برای آن یافت نشود.

۱۲- گره گشا باشد.

۱۳- با تأویلات و روایات اهل بیت (ع) هم خوانی داشته باشد و یا لاقط در تعارض نباشد.

۱۴- معنای پیشنهادی پویا باشد. منظور آن که معنا حتی اگر نیاز باشد در قالب یک جمله بیان شود. چون چشمه ای جوشان، انفهای تازه تری از مفهوم را پیش رو بگشاید. نه این که خود را در تنهایی و بن بست بیانیم.

گاه جستجوی معنای مشترک ساده بوده و کار به درجات معنای انجامد. مانند جبار و صدع.

به عنوان نمونه در مورد واژه «جبار» خواهیم داشت.

«جبار»

از ماده جبر ده بار به صورت چهار لفظ جبار، جباراً، الجبار، جبارین و در نه سوره از قرآن کریم به کار برده شده است (فواد عبدالباقی، ۱۷۳). در لغت آن را به معنای مختلفی دانسته اند. از جمله کسی را به اجبار وادار به کاری کردن (فراهیدی، ۱۱۵/۶). کسی که ادعای علو و برتری دارد و حرف نشنو است و نیز کبر و ورزیدن، خود بزرگ بین، و خودپسند (ابن منظور، ۱۱۳/۴). مقاتل آن را قهار، چیره و زبردست، آفریننده، از جنبه مثبت و سرکش، ستمگر و کشتن به غیر حق، عاصی و نافرمان از وجه دیگر تفسیر کرده است (ص ۱۸۵).

معنای پیشنهادی: «جبار یعنی کسی که نظرش را در سطح جمعی و به جمعی تحمیل و دیگران را مجبور به پذیرفتن آن می کند»، بنابراین جبار کسی است که اراده اش نافذ است و اراده خود را بر هر کس که بخواهد به جبر تحمیل می کند (طباطبایی، ۲۵۸/۱۹). این صفت برای انسان ملموم است. زیرا از شدت تکبر در مقابل خداوند، و با عوامل او گردنکشی و سرفریزی نموده، اما در مورد خداوند ممدوح است. زیرا نهایتاً دست خدا بالای دست ها است و اوست که با وجود سرپیچی بندگان نافرمان و جبار، اراده و خواست و نظرش را به بندگان تحمیل کرده که این اعمال خواست قطعاً به منظور ارتقاء کیفیت می باشد و در صورت عدم قبول و طغیان و سرکشی، آنها را دچار عذاب می گرداند و دیگران را مجبور به پذیرش خواست خود می کند. قال الله عزوجل: **عَالَتْ هَيْهَاتُمُ بَجَارٌ**؛ ای بمسلط فتقهرم علی الاسلام. یعنی تو بر آنها مسلط نیستی تا آنها را مجبور به اسلام آوردن کنی (ابن منظور، ۱۱۳/۴).

«صدع»

واژه «صدع» در پنج سوره قرآن کریم به کار رفته است. بدل علی انفراج فی الشیء و صدعت ای قطعها، والصدع: النبات، لانه یصدع الأرض، فی قوله تعالی: **والأرض ذات الصدع (الطارق، ۷۲)**. با توجه به معانی مختلف کلمه، کدام معنی شامل تر است؟ صدع به معنی شکافنده، شکافتن و شکافته شدن، معادل این مفهوم است: «صدع نوعی عیان کردن درون می باشد». زمین در روز قیامت و برانگیختن مردگان درویش را آشکار می کند. صبح عیان می شود و شب به کناری

می رود و شب و روز از هم جدا می شوند. در توجیه معنای واقعه هم می توان گفت: با خوردن شراب دنیایی نوعی مدهوشی و بی خردی «بیزفون» به انسان دست می دهد، که ضعف های درون را فاش می سازد. اشاره به شعر:

ور کشی عریده گویند که وی کرده می
ولی شراب بهشتی. چنین نیست؛ نه عقل را زایل می کند و نه آدمی لب به یاره گشوده و ضغفا را عیان می سازد.

در نمونه های دیگر کار به سادگی دو مورد فوق نمی باشد. از آن رو که با واژه کلیدی و اعتقادی روبرو هستیم. به عنوان مثال کلمه «ولی» از این دست بوده و دقت نظر بیشتری را می طلبد.

«ولی»:
الولاية: مصدر الموالاة (فراهیدی، ۱/ ۲۹۱) فی أسماء الله تعالی: الولی هو الناصر، و قيل: المتولی لا مور العالم والخالق القائم بها، و من أسماء عزوجل. الخطة كالا مارة، السلطان النصر، لصديق والتصير. ضد العدو، القرب والدنو، ۶ (ابن منظور، ۱۹۴/۸). الولاية: السلطان والملك والنصرة والحکم. (المعیر، ۲۵۵/۱۵). ولی را به معانی: دوست، سرپرست فرزند و جانشین ولی المومنین و نصیر آورده اند (خرمشاهی، ۴۰۸).

مقاتل می پندارد، «ولی» در قرآن به ده صورت تفسیر شده است (ص ۲۱۶) از جمله: فرزند، دوست، برده آزاد شده، اله، پروردگار، ارباب... اما منتقدان در این باره می نویسند: کلمه «ولی» در ترجمه بلاشر نمونه بارزی از روش انتخاب وجوه مقاتل است. آن جا که به هر قیمت، حتی به قیمت تهی کردن عبارت از هر گونه معنای صریحی، به کلمه ارباب یا ولی نعمت = patron می پیوندند. وی گاه «قرب» (خویشاوند نزدیک)، گاه «رب» (پروردگار)، گاه «ناصر» به کار می برد تا جزئیات معنایی هر چه نزدیک تر به متن باشد (نویا، ۹۵).

«ولی» در نگاه علما تلاش علما برای دستیابی به مفهوم این واژه، در کنار معانی لغوی، واضح است. این امر منجر

به پیدایش قریب بیست معنا، از معانی ضعیف تا معانی قوی، برای آن شده است، که در مجموع می توان آن ها را در سه معنای قرب، اولی به تصرف، یعنی آن که سزاوارتر به تصرف است و قدرت دسته بندی نمود. لکن الاصل فی معناها ارتفاع الواسطه الحائلة بین الشیئین بحیث لا یکون بینهما ما لیس منهما. ولیکن اصل در معنای آن، برداشته شدن واسطه ای است که بین دو چیز حائل شده باشد. ف به طوری که بین آن دو چیز غیر از آن دو چیز باقی نماند (طهرانی، ۲۲/۵-۲۳) علمای معاصر آن را هم پای ولایت معنوی و ولی را قافله سالار معنویت دانسته اند (مطهری، ۲۸۲/۳-۲۸۵)

بررسی اول: معنای ولایت در سوره بقره (آیه ۲۵۷)
الف) در سوره بقره آیه ۲۵۶ و ۲۵۷ چنین آمده: لا إكراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی یكفر بالطاغوت و یؤمن بالله فقد استمسك بالعرۃ الوثقی... الله ولی الدین آمنوا یخیر لهم من الظلمات إلى النور و الذین كفروا اولیاءهم الطاغوت یخیرونهم من النور إلى الظلمات أولئك أصحاب النار هم فیها خالدون. در آیه ۲۵۶ اختیار، بین ایمان آوردن و ایمان نیاوردن مطرح است. در حالی که در آیه بعد، رفتاری که خداوند به تبع انتخاب انسان ها انجام می دهد، مطرح می شود. خداوند «ولی» کسانی است که ایمان آورده اند، دست آن ها را می گیرد و از ظلمت ها به سوی نور حرکت می دهد.

مناسب ترین معنا برای این واژه چه می تواند باشد تا در آیه فوق معنای دهد؟ با ذکر این نکته که ظلمت و نور حقیقی و واقعی و بر خلاف توهم بسیاری از مفسران و دانشمندان از باب مجاز گوئی نیست (طباطبائی، ۳۲۵/۲).

بررسی معنای «قرب»، «اولی به تصرف» و «دوست» برای ولایت

۱- اگر ولایت را به معنای اولی به تصرف - آن که در تصرف سزاوارتر است - بگیریم آن گاه در آیه «الله ولی الذین آمنوا یخیر لهم من الظلمات إلى النور» خواهیم داشت: خداوند سزاوارتر است در تصرف به امور مؤمنین، به این معنی که دست مؤمنین را گرفته و آنها را از ظلمات به

سوی نور می برد. با فرض، سزاوارتر به تصرف در امور مردم از جمله کفار، این سؤال مطرح خواهد شد که چرا خداوند فقط دست مؤمنین را گرفته و به سوی نور می برد؟ ثانیاً معنای اولی به تصرف بودن خداوند ارتباط مستقیمی به حرکت دادن از ظلمت ها به سوی نور ندارد!

۲- ولایت به معنای قرب، معنایی جامع و شامل نیست. تنها در سوره توبه آیه ۱۲۳ آمده است: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلِجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَعَلِمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ**. با آن دسته از کفار که در جوار و نزدیکی شما هستند، جنگید! در این جا ولایت به معنای قرب است. برای ولایت در آیات دیگر عموماً نمی توان معنای قرب را قائل شد. اگر ولایت را به معنای قرب در نظر بگیریم، آنگاه: «**اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا**» به این معنا خواهد بود: که خداوند در جوار کسان است که ایمان آورده‌اند، و آنها را از ظلمت ها به سوی نور می برد. این معنا چندان گویا نیست. زیرا اولاً خداوند در جوار همه است، ثانیاً میان قرب و حرکت دادن از ظلمت ها به سوی نور ارتباط مستقیمی وجود ندارد.

۳- اگر ولایت را به معنی سرپرستی بگیریم - که این معنا شایع تر است - خواهیم داشت: خداوند سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند. دست آنها را می گیرد و از ظلمت به سوی نور می برد. به این معنا نیز اشکالات قبلی وارد است.

۴- اگر ولایت را به معنای دوست و یاور بگیریم تا اندازه ای در آیه ۲۵۷ سوره بقره، راه گشا خواهد بود. ولی اگر همین معنا را - ولایت به معنی دوست - در آیات دیگر و نیز واقعه غدیر خم بگذاریم بی معنا خواهد بود. (شریعتمداری، ۷۳۹/۴؛ مکالم شیرازی ۴/۲۲۴ به بعد). چه معنایی برای ولایت در نظر بگیریم تا در هر دو صادق باشد؟

معنای مشترک ولی
معنای ولایت با توجه به آیات قرآن، «سوق دادن و رساندن به شایسته ترین شمره و سرانجام است».

اگر بخواهیم این واژه را در قالب یک واژه معنا کنیم، می توان کلمه «**قاله سالار**» را جایگزین نمود. این معنا را در آیه مورد بحث بگذاریم: **اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ**. می فرماید: اگرچه دین اختیاری است، ولی کسانی که حقیقتاً به دین الهی ایمان بیاورند،

خدا قافله سالاران خواهند بود. در مقابل، کسانی که مسیر دیگری را طی کنند، طاغوت قافله سالار آنها می شود و آنها را از نوری که دارند به سوی ظلمت ها عبور می دهد و سرانجام آنها، جاودان بودن در آتش جهنم است. امام (ع) قافله سالار کاروان انسانیت است، که از راه باطن به سوی خدا سیر می کند (طباطبایی، ۱۷۸) این معنا صحیح تر جلوه می کند یا قرب؟ با این معنا امیرالمؤمنین (ع) در غدیر خم، نه سرپرست، دوست و یاور، هم پیمان، بلکه قافله سالار مؤمنین معرفی شده‌اند. قافله سالار حرکت دهنده انسان ها در فتنه ها و شدائد به سمت امنیت است.

رسیدن به معنای «**قاله سالار**»، انتهای راه نیست. بلکه در برابر بار مفهومی عظیمی قرار خواهیم گرفت. به طور مثال برخی خواص این واژه عبارتند از:

۱- با این تعریف محصول ولایت قرب است، هر چه ولایت بیشتر قرار بگیریم و کمتر مانع ایجاد کنیم و خود را در معرض ولایت قرار داده و به دست ولایت بسپاریم، در صراط بیشتر جلو برده می شویم. قرب، معنای ولایت نیست، بلکه محصول ولایت است.

۲- هدایت نیز از جمله افعالی است که در محدوده کار ولی قرار می گیرد. قافله سالار قافله اش را هم زمان با ولایت، هدایت می نماید.

۳- رودخانه ولایت، خلایق را جلو برده، به بین الصورتین و قیامت و عالی ترین درجات بهشت رسانده و حتی در درجات بهشت هم متوقف نمی شود.

۴- قافله سالار می تواند، قافله اش را از منطقه در تصرف دیگران، عبور دهد. قافله سالار قافله اش را، حتی از بیابان ها و مابین راهزنان عبور می دهد، از درون صحنه های سخت و راحت قافله اش را عبور می دهد. لذا شأن قافله سالار با این موضوع که از درون صحنه های عمقی و یا مابین افراد بد عبور منافات ندارد. بخرجهم من الظلمات الی النور... (این رفتار مختصراً در سوره ابراهیم آیه ۵ و مفصلاً در سوره طه آیه ۴۵ تا ۷۴ بیان شده است. آنجا که موسی (ع) بنی اسرائیل را از دست فرعونیان نجات داده و به سرزمین طور امین رساند).

۵- به دنبال تبعیت از قافله سالار، الف) قافله نیز مطرح می شود. ب) مسیر و مقصد از ملزومات قافله است، که در بی آن، طریق و سبیل و صراط جایگاه پیدا می کند. ج) مفهوم چگونگی

حرکت بر مسیر مطرح می‌شود. (د مفهوم چگونگی اتصال به قافله سالار (یعنی ولی) به میان می‌آید.)

دیگر مسائل قابل بررسی است. پس، با مطرح کردن عنصر ولایت به عنوان سرخوشه مطلب، مخاطب به سوی اجزای بعدی، هدایت می‌شود و مفاهیم بسیاری از درون مفهوم قافله سالار، چون چشمه می‌جوشد. به این معنا که معنای قافله سالار برای مفهوم ولی، انتهای معنا نخواهد بود، بلکه ابتدای چشمه‌ای است که ما را به سمت دریافتن ابعاد دیگر و فهم زرف تر این رازه، سوق می‌دهد. در این جا برای دور نشدن از عنوان بحث به ذکر همین مقدار بسنده می‌کنیم.

۶- همچنین یَلُوكِنَّم (التوبة، ۱۲۳) به معنای این است که «با کافرانی که به دنبال شما هستند بجنگید. در این صورت قافله سالار متضمن این معانی خواهد بود».

در این مرحله دانستیم که، ولی قافله سالاری است که، مومنین را از ظلمت به سوی نور، قافله سالاری می‌کند. اینک در جستجوی درجه دیگری از معنای «ولی»، با طرح این سوال که ولایت بر همگان چگونه خواهد بود، معنای ولایت را در سطح بالاتر جستجو می‌نمایم. گفتنی است، برای تحقیق، آیات کلیدی که از نظر معنا، فراگیرتر است، مورد بررسی قرار گرفته، و سپس معنای پیشنهادی، در آیات دیگر قرار داده می‌شود.

بررسی دوم: اوج معنای ولایت: «هو خیر ثواباً و خیر عقاباً» الکهف

اوج معنای ولایت در سوره کهف آیات ۳۲ تا ۴۵، چون نگینی در حلقه انگشتری است. شاید معنایی از این عظیم تر برای ولایت نتوان یافت. اندکی بر سیاق آیات تأمل کنیم. واضرب لهم مثلاً رحلین جعلنا لاحدهما جنتین من اُنباب و حففناهما بِنَخْلٍ وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زُرْعاً. در رفیق بودند که یکی از این ها باغ‌هایی با درختان تو در تو و انواع میوه داشت و زراعت می‌کرد. از میان این باغ‌ها نهر آب باصفایی جریان داشت. در حالی که نفر دوم تا این اندازه ثروت نداشت. روزی نفر اول به دوست مستضعف خود می‌گوید: من خیلی در این باغ سرمایه گذاری نموده و زحمت کشیده‌ام و اصلاً قابل تصور نیست که باغ به این قشنگی و زیبایی، نابود شود. اصلاً فکر نمی‌کنم قیامتی به پا شود و ما از دنیا برویم و نابود بشویم، که پس از آن بخواند قیامتی به

پا نشود. اگر بر فرض قیامتی به پا شود، خداوند بهتر از این باغ را به من عطا می‌کند. دوست ناراحت می‌شود، قال له صاحبه و هو یحاوره اَکفرت باللذی خلقک من تراب ثم من نطفة ثم سواک رجلاً. آیا به خدا کافر شده‌ای؟ خدایی که تو را از ابتدا خلق کرد. اَکفرت باللذی خلقک من تراب در خلال این مجموعه آیات، قافله سالاری و چیزی فراتر از قافله سالاری مطرح می‌باشد.

دوست مستضعف به دوست ثروتمند می‌گوید: آیا به خدایی که تو را از خاک خلق کرده، سپس به صورت نطفه قرار داده و به صورت آدمی با این بزرگی و کمال رسانده است، کافر شده‌ای؟ لکننا هو الله رمی. اما بدان، من هنوز اعتقاد دارم که ریم الله است، ولا اُشْرک برهی اُحداً، هرگز نسبت به رب خود مشرک نمی‌شوم. ولولا اذ دخلت جنتک قلت ماشاء الله لا قوة الا بالله چرا وقتی خراستی وارد باغت شوی نگفتی: ماشاء الله لا قوة الا بالله إن ترن انا اقل منك ملا و ولداً؟ زمانی که می‌بینی من از جنبه مالی و از جنبه فرزندان از تو کمتر دارم و تو بیشتر داری، چرا ماشاء الله نگفتی؟ فمسی رمی ان یؤتین خیرا من جنتک، اما من از خدا می‌خواهم و امید دارم که خداوند بهتر از باغ تو به من عطا کند. ویرسل علیها حسباناً من السماء فتصبح صعبداً رلقاً، آتشی از آسمان می‌فرستد و باغ تو را از بین می‌برد و با خاک یکسان می‌کند. اویصبح ماژما فوراً فلن تستطیع له طلباً، یا صبح که بلند می‌شوی، خواهی دید این آب این باغ هایت خشک شده، و دیگر هیچ دسترسی به آب نداری. و اُحیط بشمره فأصبح یقلب کفیه علی ما اُنفق فیها رفیق ثروتمند یک روز صبح از خواب بیدار شد و در عین ناباوری دید که باغش با خاک یکسان شده است. «بعد از این گفتگو آنچه مومن فقیر گفته بود به عمل آمد» (لاهیجی، ۸۸/۲). دست هایش را از شدت ناراحتی بر هم کوفت و می‌گفت: من در این باغ خیلی زحمت کشیده و خرج کرده‌ام. و می‌خواوی علی عروشها، در حالی که این باغ با خاک یکسان شده بود. و یقول یا لیتی لم اُشْرک برهی اُحداً. و می‌گفت ای کاش برای خدای خود شریک قائل نمی‌شدم. در این آیه معنای ولایت به صورت مشروح بیان شده است. خدا آن شخص را از خاک خلق نموده. به هیأت انسانی رشید و قوی و عاقل درآورد و مال و باغ به او عطا کرده است، حال این شخص قدر دان نبود. لذا مشمول آیه ۲۵۶ سوره بقره خواهد شد. لا اِکْرَاهَ فی الدین قد تبین الرشد من

۱۶۰ نوسه معانی کلمات در قرآن با گذر زمان

الفی راه رشد از ضد رشد را برای تو کاملاً آشکار نمودم. هر طور می خواهی انتخاب کن! حالا که او راه بدی را انتخاب نمود و درست رفتار نکرد خداوند بر حسب قوانینی که در عالم قرار داده است، او را به شایسته ترین تبعات عملش می رساند. از این رو که، او از توحید خارج شد شایسته زایل شدن نعمات بود. در ادامه خداوند، عظیم ترین معنای ولایت را مطرح می کند. می فرماید: **هناک الولاية لله الحق هو خير ثواباً وخير عقاباً** «سوق دادن و رساندن به شایسته ترین ثمره و سرانجام است».

درجات معنای ولی
ولی در بالاترین جایگاه و معنایش، کسی است که کل عالم و آدم را در تمام زمان ها، قافله سالاری نموده و به شایسته ترین ثمرات و جایگاه ها سوق می دهد. این مفهوم کلی در آیات، با توجه به شرایط متفاوت، بروزات و نمودهای مختلف دارد. مثلاً در آیه ۲۵۶ بقره، که ایمان آوردن و کفر ورزیدن در محدوده دنیا مطرح است، «ولی» در دنیا به صورت «الله ولی الذین آمنوا یخبرهم من الظلمات إلى النور...» نمود دارد. در حالی که، درجه ای بالاتر از «ولی»، در قیامت به صورت، «وردوا إلى الله مولا هم الحق» ظاهر پیدا می کند. این نکته با مراجعه به تفاسیر قابل احصاء است.

(کتابادی، ۳۰/۱۲). هر کاری که در گذشته انجام داده، در قیامت به همان موضوع مبتلا می شود. سپس می فرماید: **وردوا إلى الله مولا هم الحق یعنی: همه انسانها و خلائق به سوی الله، که مولای حقیقی آنها بوده و هست، بازگردانده می شوند. تنها یک ولی وجود دارد. و ضل عنهم ما كانوا یفترون و آن کسانی را که به عنوان ولی پنداشته و افترااتی که می بستند، در قیامت سقوط داده و ذلیل و سرنگون می شوند** «لقد ابتعد عنهم و تلاشش کما تلاشش السراب» (مدرسی، ۳۷۰/۴). هیچ چیزی از ولایت خدا خارج نیست و بازگشت همه به سوی اوست. صاحب این ولایت را مولا می نامیم. یعنی قافله سالاری که تمام موجودات را، در بازگشت به سوی خویش، قافله سالاریشان می کند.

بالاترین درجه ولایت به صورت هو خیر ثواباً و خیر عقاباً می باشد، که تا عالی ترین درجات بهشت ادامه پیدا می کند. «و او بهترین نتیجه و جزاء دهنده است، و او بالاترین و بهترین عاقبت

۱۶۱ صحیفه مبین شماره ۳۹، زمستان و بهار ۱۳۸۵-۱۳۸۶

و مرجع باشد که از هر جهت و در همه امور مقصد نهایی و مطلوب تمام است» (مصطفوی، ۲۶۷/۱۳).
با بررسی سه آیه، که از لحاظ معنا فراگیرتر است، به عنوان نمونه در می یابیم، آیات فوق درگیرنده مفهوم ولایت در سه محدوده دنیا و قیامت و بهشت می باشد. ولایت در سه شرایط مختلف به سه صورت نمود دارد. که هر سه معنا نه تنها نقض کننده معنای قبلی نیست، بلکه محدوده وسیعتری را شامل می شود.

به عنوان حسن ختام و تبیین و تیزک به دو نکته از آیه: **«هناک الولاية لله الحق هو خير ثواباً و خیر عقاباً»** اشاره می نمایم.
نکته اول: در منابع تفسیری و حدیثی از قول امام صادق و امام باقر علیهم السلام روایت شده که مراد از ولایت خدای تعالی ولایت امیر المومنین (ع) است (لاهیجی، ۸۹۹/۲، صادقی تهرانی، ۱۰۲/۱۸، کلینی/۴۱۸، قمی مشهدی، ۸۱، عروس حویزی، ۲۶۲، استرآبادی، ۲۹۶/۱، مجلسی، ۱۲۶/۳۶، بحرانی، ۴۶۹/۲).
نکته دوم، امام صادق (ع) در مورد آیات فوق فرمودند: **هما علی و رجل آخر (حسینی استرآبادی، ۲۹۳/۱ - ۲۹۴ - مجلسی/ ۱۲۴؛ بحرانی، ۴۶۶/۲) و نیز آمده، آن چه را که مرد مؤمن به زبان جاری کرده بود، همان واقع شد** «بعد از این گفتگو آن چه مؤمن فقیر گفته بود، به عمل آمد» (لاهیجی، ۸۹۸/۲).

- منابع
- ۱- علاوه بر قرآن کریم؛
 - ۱- بحرانی، سیدحاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، تهران، ۱۳۱۵.ق.
 - ۲- همو، این جوزی، المدحش فی علوم القرآن و الحدیث و اللغة و عین التاریخ و الوعظ، بغداد، ۱۳۳۸/۱۳۴۸.ش.
 - ۳- ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی، غریب الحدیث، بیروت، ۱۴۰۵.ق.
 - ۴- ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم، تأویل مشکل القرآن، به کوشش محمد حسن بحری بیابج، مشهد، ۱۳۸۸.ش.
 - ۵- ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت، ۱۹۹۷.م.
 - ۶- ترمذی، محمد بن علی، التورق و منع الترافد به نقل از نوبه بل، تفسیر قرآنی و زبان عرفانی ۱۳۷۳.ش. بی جا.

توسعه معانی کلمات اثر قرآن با گذر زمان ۱۶۲

- ۷- نعمانی، ابومنصور اسماعیل، فقه اللغة و سر العربیة، موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم، بی تا.
- ۸- زمخشری محمود، الفائق فی غریب الحدیث، قاهره، ۱۳۶۵ش.
- ۹- حاجی خلیفه، کشف الظنون عن اسمی الکتب و الفنون، بیروت، ۱۴۰۱ق.
- ۱۰- حسینی استرآبادی، علی، تأویل آیات الظاهره فی فضائل العتره الطاهره، قم، ۱۴۰۹ق.
- ۱۱- حسینی طهرانی، محمدحسین، امام شناسی، تهران، ۱۴۰۸ق.
- ۱۲- خرمشاهی، بهاء‌الدین، فرهنگ موضوعی قرآن مجید، تهران، ۱۳۶۹ش.
- ۱۳- راغب اصفهانی، حسین، المفردات فی غریب القرآن، بیروت، ۱۴۲۲ق.
- ۱۴- سجادی، جعفر، فرهنگ معارف اسلامی، شرکت مولفان و مترجمان، ۱۳۶۶ش، بی جا.
- ۱۵- سرورآبادی، ابوبکر عتیق بن محمد، تفسیر، تهران، ۱۳۸۰ش.
- ۱۶- سیوطی، جلال‌الدین، الاقان، بیروت، ۱۴۲۴ق.
- ۱۷- سیدی، حسین، بررسی زبان شناختی وجود و نظایر در قرآن کریم، محمد العلوی، سلوی، مشهد، ۱۳۸۲ش.
- ۱۸- شاکر، محمدکاظم، روش های تأویل قرآن، تهران، ۱۳۷۶ش.
- ۱۹- شریعتمداری، جعفر، شرح و تفسیر لغات قرآن، مشهد، ۱۳۷۷ش.
- ۲۰- صادقی تهرانی، محمد، القرآن فی تفسیر القرآن، قم، ۱۳۶۵ش.
- ۲۱- صدوق، محمدبن علی، معانی الاخبار، قم، ۱۳۷۹ش.
- ۲۲- طباطبائی، محمدحسین، شیعہ در اسلام، قم، ۱۳۶۲ش.
- ۲۳- همو، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، ۱۴۱۷ق.
- ۲۴- طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، بیروت، ۱۴۰۹ق.
- ۲۵- عبدالقادر، فزاد، المعجم المفهرس، بیروت، ۱۴۲۰ق.
- ۲۶- عبدالنور، رمضان، مباحث در فقه اللغة و زبان شناسی عربی، ترجمه حمیدرضا شیخی، ۱۳۶۷ش.
- ۲۷- عبدالرحمن بنت الشاطی، عایشه، الاعجاز الیسانی للقرآن، ترجمه حسین صابری، تهران، ۱۳۷۶ش.
- ۲۸- عروسی جوینی، عبدعلی بن جمعه، نورالتقین، قم، ۱۴۱۵ق.
- ۲۹- عسکری، ابواللال، الفروق فی اللغة، به کوشش محمد علوی مقدم، مشهد، ۱۳۶۳ش.
- ۳۰- فرزانه، سیدبابک، عنایت الله فاتحی بزاد، درآمدی بر مبانی ترجمه، تهران، ۱۳۸۰.
- ۳۱- فراهیدی، خلیل بن احمد، المعین، قم، ۱۴۱۴ق.
- ۳۲- فیض کاشانی، محسن، الصافی فی تفسیر کلام الله، تهران، ۱۳۷۴ش.
- ۳۳- قرظی، علی اکبر، تفسیر احسن الحدیث، تهران، ۱۳۷۷ش.
- ۳۴- قمی، محمد، کبیر الدقائق و بحر الغرائب، تهران، ۱۳۶۶ش.
- ۳۵- کلینی، محمدبن یعقوب، الکافی، به کوشش علی اکبر غفاری، ۱۳۶۷ش.
- ۳۶- کتابادی، سلطان محمد، تفسیر بیات السماء، بیروت، ۱۴۰۸ق.
- ۳۷- لاهیجی، محمدبن علی شریف، تفسیر، تهران، ۱۳۷۳ش.
- ۳۸- مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، بیروت، ۱۴۰۴ق.
- ۳۹- محقق مهدی، وجود قرآن، به کوشش ابراهیم تقیسی و ابوالفضل حبیبی، تهران، ۱۳۷۱ش.

صحیفه مبین، شماره ۳۹، زمستان و بهار، ۸۶-۱۳۸۵

- ۲۰- مدرسی، سیدمحمدتقی، من هدی القرآن، تهران، ۱۴۱۸ق.
- ۴۱- مصطفوی، حسن، تفسیر روشن، تهران، ۱۳۸۰ش.
- ۴۲- مطهری، مرتضی، ولایها و ولایتها، قم، ۱۳۶۹ش.
- ۴۳- صارف، مجید، ضوابط فهم حدیث در لسان اهل بیت، مجله تحقیقات علوم قرآن و حدیث، ش ۱، تهران، ۱۳۸۳ش.
- ۴۴- مقاتل بن سلیمان، الأشباه و النظائر فی القرآن کریم، ترجمه محمد روحانی، تهران، ۱۳۸۱ش.
- ۴۵- همو، تفسیر، بیروت، ۱۴۲۳ق.
- ۴۶- مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، ۱۳۷۴ش.
- ۴۷- منجد، محمد نورالدین، الاشتراک اللفظی فی القرآن الکریم، ۱۹۹۹م.
- ۴۸- موسوی جزائری، نورالدین، الفروق اللغات فی التبیان بین مفاد الکلمات، ۲۰۰۳م.
- ۴۹- میرباقری، محسن، ظاهر قرآن باطن قرآن، تهران، ۱۳۸۰ش.
- ۵۰- میندی، رشیدالدین، کشف الاسرار و عدة الأبرار، تهران، ۱۳۳۹ق.
- ۵۱- واعظ زاده خراسانی، محمد، المعجم فی فقه لغة القرآن و سر بلاغته، ۱۴۲۵ق.
- ۵۲- وهبه بن مصطفى، زحلی، المنیر، دارالفکر المعاصر، بیروت دمشق، ۱۴۱۸ق.
- ۵۳- نوبیا، بل، تفسیر قرآنی و زبان عرفانی، ترجمه اسماعیل سعادت، تهران، ۱۳۷۳ش.
- ۵۴- هاشمی، علی بن الحسن، المنتجد فی اللغة، احمد مختار عمر ضاحی عبدالباقی، عالم الکتب، قاهره، بی تا.
- ۵۵- یاحقی، محمد جعفر، فرهنگنامه قرآنی، مشهد، ۱۳۷۷ش.